



مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی





با شعرهایم قایقی بساز

احمد بهراد

ویراستار: حفیظ الله شریعتی (سحر)

طرح جلد: حسین علی ابراهیمی

برگ آرای: روح الامین امینی

ناشر: خانه شعر جوان

چاپ اول: پاییز ۱۳۹۳

شماره گان: ۱۰۰۰

چاپخانه: مهر حبیب

بهاء: ۷۰ افغانی

sherejawan1392@gmail.com

تقدیم به خواهرم

و شاعرانی که پس از این متولد می‌شوند.

سپاسگزارم از دوست دوران کودکی‌ام انجینر محمد عزیز که به پاس

دوستی دیرینه هزینه چاپ این مجموعه را متقبل شده است.

با برف و باران پیوند خورده است

تمام شاخه‌های برهنه‌ام در باد

اینک کلاغ‌ها در چهارسوی خیالم

آواز می‌دهند

ترانه‌های سرگردانم را



بیست و پنج حوت، اولین
فوج پرستوها و جوانه
های سبزگندم
صدای گریه‌ام، خواب
نیمه شب روستا را به هم
می‌ریزد
پدرم، میانسالی کشاورز
با ریش تراشیده و
سبیل‌های پُر پشت، الکین
روسی‌اش
را بسم الله می‌کند.
گاوش را گوش می‌برد و
دوبیتی‌هایش را در گوشم
به نجوا می‌نشیند.
سی سالگی‌ام سه روزه
می‌شود و پدر که
سال‌هاست، رفتنش را از
یاد برده‌ام.

این یک مقدمه است

در جان من دویده اند واژه ها، مثل خیابان ها در شهر، مثل ایدز در آفریقا،
مثل کوکنار در هیرمند.

دویده ام در شعر، در واژه، در هجاها گم شده ام.
گندمزارها در من درو شده اند، خرمن شده ام، باد می بردم.
میروم در باد، در آب، در هریرود به صید شیرماهی می رسم، به صید خودم،
به صیاد به دانه های درشت برف، به دوییتی های پدر، به افسانه های
مادربزرگ، به لحاف به کرسی به زغال می اندیشم، به شاهنامه در تاقچه،
به مولوی در اتاق، به حافظ در مسجد، انگور می شوم در تاک، خیام خیمه
می زند در من، عریان می شود بابا، عریان می شوم در باد، در شعر، در باغ،
در شراب، در جهان لعنتی بیدار می شوم، در جهان سیاست، در جهان کثافت،
در جهان گه...

واژه ها را دوست دارم، مثل زنم، مثل دخترم، مثل پدر که قرآنش را، مثل
عروسک ها که خواهرم را، مثل کشاورز، زمین را زمان را فحش می دهم.
دوست دارم بنویسم، برای تو، برای مخاطبی که وجود ندارد، برای ناشر
پولکی، برای قفسه های خالی.

دوست دارم نفس بکشم، نه دوست دارم نفس نکشم، در شهر جامی، در
شهرخواجه، در شهر افتخارات پوسیده که حال آدم را به هم می زند.
دوست دارم بنویسم، دوست دارم سبز شوم، گندم شوم، تکه نانی باشم، در
شب های طولانی، برای مریم که پدرش را کشتند، برای محمد که مادرش



را بردند، برای طلاب مدارس دینی، برای شاعران سرخ با سیلی...
 نه باید بخوابم، بخوابم روی ابرها، روی سبزه های مصنوعی، لای زباله ها،
 داخل کانال های فاضلاب، روی سجاده پدر، لای واسکت برادر، فکر کنم
 به جهنم به بهشت به حور به س...

برای مقدمه نویسی هم دچار خود سانسوری می شوی شاعر!
 دست از سر شعربردار، بچسب به زندگی، به آب، به نان، شعرباد هواست
 در روز گار تو ادبیات ارزش کف زدن هم ندارد.
 بگذار هزار سال بگذرد، بگذار شاملو نفس بکشد، فروغ متولد بشود،
 بگذار حرف جدیدی معشوقه ی تازه ای از حجاب بدر آید.
 مدادت را به دختری بده تا خوب مشق کند بابا آب داد، بابا نان داد.

احمد بهراد

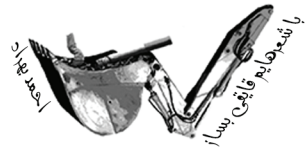
هرات پاییز ۱۳۹۳



۱

میان غزل‌های حافظ نشسته‌ای
سر به زیر تر از همیشه
بوسه می‌زنم
شاخه نباتی می‌شوی
روی یخ‌های ترک خورده‌ی لبم
میان کلمه‌ها گم می‌شوم و
تو از پنجره به خواب‌هایم
ماه می‌پاشی.

۱۰



۲

گنجشک بودنم را
به خاطر بیار
شاه توت‌ها
که از خاطره‌ی تابستان گذشت.

۳

به شانه‌های تکیه کرده‌ام
فروریختنت را چه کسی باور می‌کند
وقتی که
«سروها ایستاده می‌میرند»

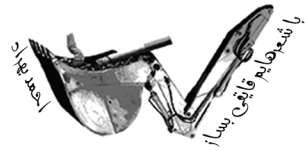


۴

شورش کرده ام
حافظ صلح چشمانت را
گسیل کن
در من.

۵

سنگ می زنی
باران می بارد
ابر هه بودنم را باور نکن
ابابیل من.



۶

باران بدون چتر
درخت را هم وسوسه می کند
برجسته گی های چادرت.

۷

می بارم
سیلاب می شوم
سر ریز
و تو هم چنان
اقیانوس آرامی در چشم هایم.



۸

چه وقت
از سر انگشتان تو فیر خواهد شد
چشمانی
که شاعری را
به گمراهی برد؟

۹

بغضم را جارو زدم
آهم را به آینه، لبخند
پاهایم را
در خطوط کدام جاده سنجاق خواهی زد
سرنوشت؟



۱۰

دو چرخه را به درخت گردو سپردم
 سرم را به کلاغان شهر
 این وسط
 دلم به حال مترسکی می سوزد
 که لباس هایم را پوشید.

۱۱

از حافظه ی روستا
 هیچ قطاری خطور نکرد
 برگ ها ریخت و دست خدا در آستین یخ بست
 سال ها بعد پیامبری در هیچ کتابی نازل نشد
 پدران ما دست های شان را بردند
 در رقصی ناموزون
 و این شد که ما پسران ناخلف
 پابره نه به خواب های مان برگشتیم.



۱۵

۱۲

قطره

قطره

خون خودش را گریه کرده است

مردی که شب

از پنجره

به خیابان پریده است.

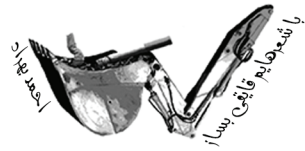
۱۳

شعر که بین لب‌های نقش می‌بندد

دختری

در من

حامله می‌شود.



۱۴

وضع حمل شعر که فرا می‌رسد
مرا در آغوش بگیر
خدا!

۱۵

اشکت

لبخند مرا دو برابر می‌کند
در حیاط گرم بیمارستان
من از شعر حامله‌ام
تو از من
چه اتفاق غریبی
تو درد می‌کشی
من سیگار.



۱۷

۱۶

تنت را بو می کشم
 هار می شوم
 نگران نباش
 توله های قشنگی در راهند.

۱۷

من به تو
 گنجشک به درخت
 چه تجاوز مبارکی
 میان باغ.



۱۸

پیغمبری در من ظهور کرده است
 با فرشتگانی ملافه به دوش
 و هر شب
 فرشته‌ای مرا به تخت می‌برد
 که هزار سال عبادتش را
 بالا آورد.

۱۹

نوشیدیم بجای آب
 پیش‌آب خویش را
 و خدا
 هم چنان تماشاچی بود
 در میدان جنگ.



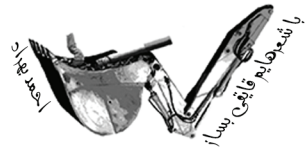
۱۹

۲۰

چشم‌هایت که زنجیر پاره می‌کنند
متواری می‌شوم
در سراشیبی سینه‌هات.

۲۱

در جزر و مد لب‌هایت
گم می‌شود
مردی که در سایه روشن پلک‌هات
متولد شده بود.



۲۲

عاشقانه‌هایم را آتش می‌زنم
و تو
با عاشقانه دیگری از راه می‌رسی
در کمرکش پلک‌هایم.

۲۳

به تو فکر می‌کنم
به خودکشی
به پله‌های تیر چراغ برق
و شاعری
که به تو فکر می‌کند
به خودکشی
به پله‌های تیر چراغ برق.



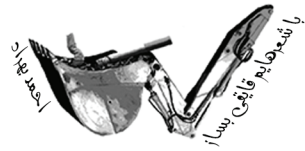
۲۱

۲۴

به آب می‌زنم
بی‌گدار
غرق می‌شوم
بی‌جهت
سوژه‌ی تمام شعرهای من
کنگره‌ی قصر خیالی‌توست
دختر چادر نشین شهر.

۲۵

کفش‌هایت را بپوش
خارستانی در من به بار نشسته است.



۲۶

به قیامت ایمان آوردم
و محشری
که روی لب‌هایت موج می‌زند
باز تکانم بده
اسرافیل مؤنث من.

۲۷

در آستانه که می‌ایستی
بهشت پشت سرت شعله می‌کشد
و من
کافری می‌شوم پارسا
در جهنم لب‌هایت.

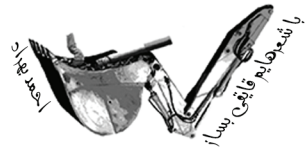


۲۸

از برهوت بکوا
تا برجک‌های نگهبانی
نوار مرز چشمانت را
سینه‌خیز گذشت
مردی
که سیم‌خارهای جهان را می‌چاله کرد.

۲۹

سگ‌های خیابان فردوسی
گرگ‌های حوالی کنعان
چوپانان یعقوب نبی
در میشی چشمانت
سوت می‌زنند
بانو.



۳۰

سواحل جهان
ردپایت را دنبال می‌کند
کرشمه‌هایت را به آب بسپار
و فراموش کن
حلزونی که خانه‌اش را
ترک کرد.

۳۱

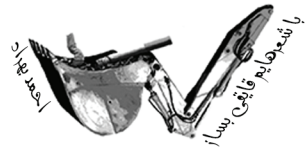
کفش‌هایم را آب می‌کشم
هریرود
کودکی‌هایم را برد.



۳۲

مریم مقدس
مریم مجدلیه
مریم کوچه‌های گاه‌گلی
چه فرقی می‌کند
وقتی سارا گهواره را ترک می‌کند و باستانک
بیخ گوش همه شاعران شهر
شعر نجوا می‌کند
و برای پیرمردان فاحشه
شور...

با این حال
تاریخ را
با تمام روسپی‌گری‌هایش
به خانه می‌برم
تا مادرم را شهید کنم
و زخم را راهبه
از حق که نگذریم
کلاه گشاد، روی شانه‌های پدر زار می‌زند هنوز.



۳۳

از تو گذشتم
 باران که بیارد
 خورشید
 جول و پلاشش را جمع می کند.

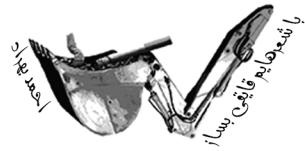
۳۴

ماه با لکه های صورتش زیباست
 آرایشش را پاک کن
 خورشید من.



«به یکتا احمدی»

سرخ‌پوستی شده‌ای
میان جنگل‌های آمازون
که باکره‌گی‌اش را تف می‌کند
به صورت خدایان قبیله‌اش
و ما
نیمه شاعران مست
رسالت‌مان را انتحار می‌کنیم
تا کلمه‌ها
چهارپایان اخته‌ای باشند
در چراگاه تقدس.



۳۶

چه زود اتفاق افتاد!
تا دو دو تا چهار تا شد
تو را گرگ برد و مرا
خرس خانه حاجی رجب.

۳۷

تاک‌ها
به انگور می‌نشینند
من دوزخ چشمانت را
به تماشا.



۳۸

صبرم را با ایوب

نه

با باکره گی تو اندازه می کنم

وقتی که چاله های خیابان

مجال دیدنت را نمی دهند.

۳۹

پاهایت

ستون های مقدسی ست

که هزار الهه را

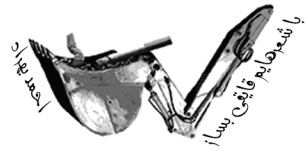
در من بیدار می کند

و من

ناشیانه از ساق های بالا می روم

تا آشفته گی موهایت را

در خودم بشورانم.



۴۰

پاهایت را به رودخانه بسیار
دستانت را به من
کوهستان
دل‌تنگ و سوسه‌های توست
حوای نیمه برهنه‌ی من!

۴۱

به بهشت فکر می‌کنم
به تو
و به حورانی که مرا احاطه می‌کنند
روشنک!
مرا ببخش.

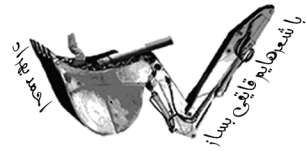


۴۲

نگرانم را به باد می‌دهد
آب افتاده
از آسیاب چشمانت.

۴۳

نشسته‌ای
و عشق
خیابانی‌ست یک‌طرفه
از شعرهایم قایقی بساز
پارویی بردار
رودخانه‌ای بفرست.



۴۴

توقف که می کنی

سبز میشود

تمام چراغ های جهان

به تماشايت.

۴۵

وحش ام کردند

حيوانات خفته در اندامت.

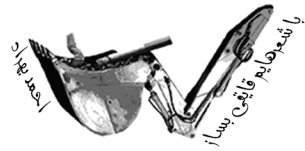


۴۶

از خیابان که می‌گذری
هریرود از من می‌گذرد
هر ظهر تابستان.

۴۷

بوی سکس می‌دهی
در جهنم سی سالگی شهر
پاهایت را دراز می‌کنی
پاهایم را دراز می‌کنم
و گلیمی که سال‌هاست
به ریش ما می‌خندد.



۴۸

خواب بخاری و یک سوپ داغ
و دعایی که خدایی نشنید از کودک.

۴۹

خواب را گذاشتم برای گور
زنده بودن بدون تو
خوابی است پر از کابوس.



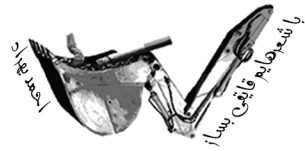
۳۵

۵۰

این آسمان برای پرنده شدن کافی نیست
سنگ باید باشی
شاعر!

۵۱

جهنمی ست
که مرا به بهشت پیوند می زند
سیگار بعد رفتنت.



۵۲

به محمد یاسینی که رفتنش را بی‌باورم هنوز

شهر بی‌تو

یک نقاشی بی‌خورشید است.

۵۳

سبید و شصت گردو

و درختی که هنوز منتظر است.



۳۷

۵۴

به بچه‌های دهکده‌ام که در متن جنگ به دنیا آمدند

یک خانه‌ی بی‌دودکش

سهم ما

از زمستان بود.

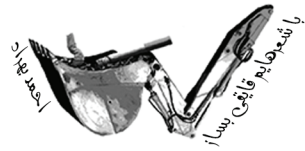
۵۵

پنجره‌ها

ظلمات مرا منتشر می‌کنند

و تو

آن‌چه از من به یادگار خواهی برد.



۵۶

برف بر پیکر سرد جاده سر می‌کوبد
و شاعران
واژه‌های هرزه را در.

۵۷

پری!
خودت را به دریا سپرده‌ای
که این چنین
صدای بال‌هایت
خواب مردگان را به هم می‌ریزد؟



۵۸

تلویزیون‌ها

تصاویر تو را به اشتراک گذاشته‌اند

رادیوها صدای قدم‌هایت را

من

گوش به امواج دریا سپرده‌ام

در این سکوت لعنتی.

۵۹

به استاد عبدالرؤف خان محمدی که چمدانش را

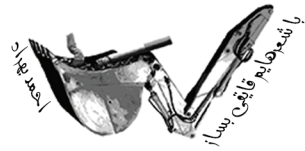
زود بست و بی خبر، دل به دریا زد و رفت

دریا را به نام تو صدا کردم

ماهی‌ها به ساحل ریختند

اسم اعظمت سال‌هاست

ورد زبان پنجره‌هاست.



۶۰

به درختی می مانم
 که شاخه هایش را باد تکانده و
 میوه هایش را آب برده است
 حالا
 باغبان و تبر...
 و دست هایم که نیست
 تا تو برگردی.

۶۱

تشنه ام
 چون امتداد هریرود
 سال هاست به دنبال ردپایت
 به شن فرو رفته ام
 دریا!



۴۱

۶۲

کلاغ و صابون مادر بزرگ...

قصه تلخی‌ست

پنیر نداشتن ما.

۶۳

سال‌ها

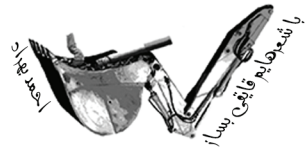
از چشمه و صحرا گفتند

و ما

هم‌چنان تشنه

چه می‌دانند

شاعرانی که دریا ندیده‌اند؟



۶۴

راز های زیادی
 عشق های زیادی
 مدفون شده است در من
 کنجکاو نباش
 سکس با من
 دود سیگاری ست که باد خواهد برد.

۶۵

در باریکه‌ی این رود سپید
 شب قویی ست
 خفته در چشمانت



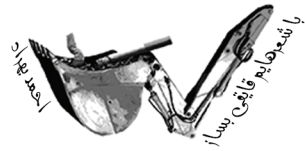
۴۳

۶۶

زندگی‌ام
دو بیتی ایست ناتمام
چکش آخرش را چه کسی خواهد زد خدا؟

۶۷

با قطار بعدی
از راه خواهی رسید
این چنین که باران
به شیشه می‌کوبد.



۶۸

نبودی

بعد از جنگ

هرکسی ساز خودش را می‌زد.

۶۹

عطر چای سبز

و شعر که روی لب‌های من داغ مانده است

آمدنت

تنها امیدی‌ست

که روی پاشنه می‌چرخد.



۷۰

ذرت‌ها

مرا به یاد کشاله‌ی ران‌هایت می‌اندازد

که از برچاک پیراهنت

جزر و مدم را به هم می‌ریخت

حالا

ذرت‌ها

تن عریان من و

مزرعه، کشاله راه شیری قدم‌هایت.

۷۱

رمه رمه می‌گذریم

به دنبه‌ها فکر می‌کنی

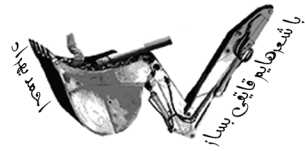
رمه رمه می‌گذریم

به کاردها فکر می‌کنی

رمه رمه می‌گذریم

هی فکر می‌کنی

هی می‌گذریم



۷۲

آواره‌ام

در سیدنی

در خیابان‌های آمستردام

در مزارع استرالیا

آهای کوهستان‌های استانبول!

این شعر نیست

این معمایی‌ست که خدا می‌داند.

۷۳

نه رود خانه‌ای

نه استخری

یک متر وان و این همه نفس

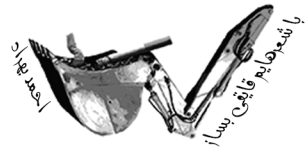
برگرد

دریا را به خانه بیار.



۷۴

چون فسیلی
به گور می‌اندیشی
به بهشت
به دوزخ
به حورانی زیبا
که فاحشه‌هایی هستند در چین‌های عمامه پدر
غلت می‌خوری
غرق می‌شوی در قاب عکس روی میز
و تپانچه
که مغزت را
به بهشت
به دوزخ
به عمامه پدر پیوند می‌زند.



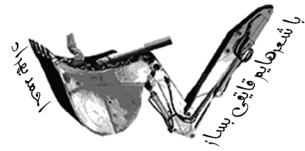
۷۵

حالت بهم می خورد
 از انتخابات
 از دموکراسی
 از حقوق بشر
 صفحه را می بندی
 چشمانت را نیز
 با دامن سرخ چین دارش به آتش می کشد آستانه را
 می خندی، می خندد
 جهانش را خلاصه می کند
 نان
 نمک
 گوجه سبز.



۷۶

پاشنه بلند من
عابران کولی به چشمان تو خیره می شوند
در مسیر بادها
در مسیر جنوب
و من
شرقی ترین مرد کوهستان
به تک نوازی تو گوش می دهم
در این سالهای پس از تو.



۷۷

خوابیدن با تو
طعم پرتقال خونی را دارد
روی برف های شیروانی

۷۸

سیاه چشم من
اشک هایت را به دریا بسیار
صبوری هایت را به سنگ
و مرا
به شالیزارهای سوخته ببخش
شاعران مترسک های مادر زادند.



۷۹

باغ

در سوگ نشسته بود

آفتاب در آب

و مرد

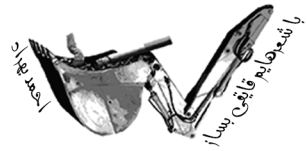
هم چنان می وزید در باد.

۸۰

بادهای جنوب

نبش قبر پدر بزرگ

در پیاده رو.



۸۱

لک لک کنار بام
 باروت نم کشیده در تفنگ
 لبخند دخترک.

۸۲

عصر جمعه
 فرو رفته سرو پیر
 در سکوت سارها.

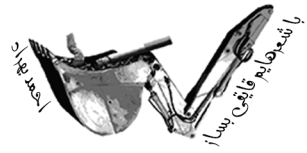


۸۳

پاروی شکسته
کوچه‌های تنگ
مرد برفی.

۸۴

گنجشک‌های خیس
باران بعد از ظهر
اردیبهشت ماه.



۸۵

پیه سوز سفالی
تخم آفتاب گردان
خاطرات مادر بزرگ.

۸۶

فانوسی کهنه
کرسی چوبی
شب یلدا.



دم دمای عصر
آفتاب بی رmq
آدم برفی.



بخش دوم

هریرود کودکی‌هایم را برد

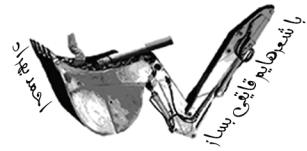
تقدیم به هریرود
و خروسان سحرگاهان کودکی‌ام!

عاشقانه‌ای در باد باشی
یا آیه‌ای در کتابی نانوشته
روزی که دوباره شاعر می‌شوم
سراغم را خواهی گرفت کلمه.



۱

لبم باگونه‌هایت خو گرفته
پلنگی نیمه‌شب آهو گرفته
و آغوش تو در فصل گل یخ
هوای جنگلِ ناجو گرفته

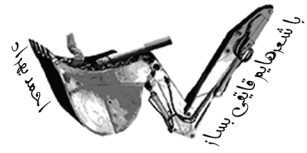


من و در پیش پا راهی دوباره
 شب و تکرار و هی ماهی دوباره
 نشستی بر سر چاهی؛ ولی من
 شکستم در دل چاهی دوباره



۳

انار ترش تبریزه لبانت
اتم در شهر می ریزه لبانت
و هرشب خواب می بینم که هرشب
به لب هایم گلاویزه لبانت

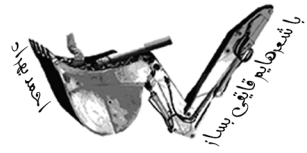


غمت در تار و پودم ریشه کرده
 سرم سجده به روی تیشه کرده
 رگِ دسِتِ چیم رویا دوباره
 هوای تکه‌های شیشه کرده



۵

بیا مثل گل قالی نباشیم
شییه طبل، تو خالی نباشیم
بیا در عصر آدم آهنی‌ها
سلامالیک پوشالی نباشیم



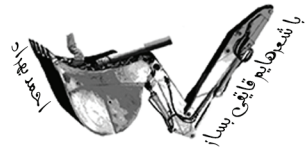
۶

دوباره دست و بالم را گرفته
 تریبون مجالم را گرفته
 به جرم خنده با «گلنار» «شیرو»
 میان کوچه «حالم را گرفته»



۷

رها! یادت دوباره آتش افروخت
تمام احتمالات مرا سوخت
خیالِ بی خیالت روی چو کی
نگاهِ یخ به قابِ آتشم دوخت



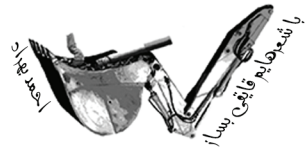
۸

نگاهت چکه چکه شبنم کرد
 اسیر غنچه های مریمم کرد
 میان آسمان ها بودم، انگار
 هوای خنده های آدمم کرد



۹

نگاهت آسمان را بر سرم ریخت
شب و خورشید و ماهی در برم ریخت
لبت چون سیب سرخ باغبالا
به خواب کوچه‌های باورم ریخت



۱۰

غزل با دختران ایل خوبه
 قصیده روی موج نیل خوبه
 برای مردمان مانده در گِل
 دوبیتی با کلنگ و بیل خوبه



۱۱

دو بیت از شعر حافظ قرض کردم
خودم را بهیبهانی فرض کردم
برای قرض و فرض یک پساوا
شدم چینی، شکستم، درز کردم



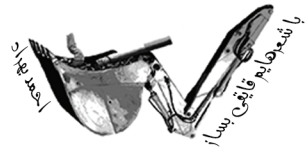
به مهاجرین هم‌وطنم در ایران

مهاجر درد و بیماری نبینی
 نشانِ گریه و زاری نبینی
 در این فصل پر از یارانه غم
 الهی خواب بی‌کاری نبینی



۱۳

غزل گفتم دوییتی خوش تر آمد
صدای خنده از پشت در آمد
برای ضربه ی پایانی شعر
سپیده با نگاه محشر آمد



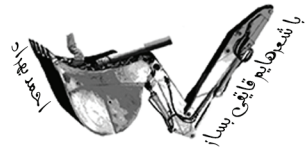
به پیر مرد کفاشی که در تهران بود و دلش در مزرعه اش

به فکر جدول آبی؟ ولی نه
 شکسته، خسته، بی خوابی؟ ولی نه
 به کفش و میخ و چکش خیره ماندی
 کنار رود نجرابی؟ ولی نه



۱۵

نگاهم عاشقی را جار می‌زد
سر انگشتم به لب گیتار می‌زد
تو می‌رفتی کش موی تو انگار
مرا در چوک گل‌ها دار می‌زد



۱۶

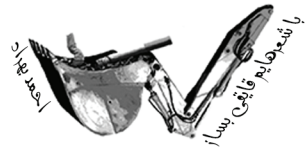
نگاهش با نگاهم چانه می‌زد
 خدا زیبایی‌اش را شانه می‌زد
 میان ظلمت چشمانش انگار
 کسی نقش من دیوانه می‌زد



۷۵

۱۷

لیم را بر لبّت از نو کشیدم
 به زیر چپله‌ی مهتو کشیدم
 به قاب انیکاد و ورد و تعویذ
 تو را با اشک‌هایم او کشیدم



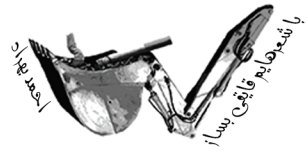
۱۸

سرک، جاده، خیابان، دربه‌در، من
 نشسته، برف، باران، ره‌گذر، من
 خدا، جنت، پیمبر، حور، از تو
 غریب، آواره، افغانی، پدر، من



«به خواهرم و دخترش باران»

بیا آیینه را از سنگ سازیم
محیط غصه‌ها را تنگ سازیم
برای لحظه‌های غم گرفته
دوچشمان تو را آهنگ سازیم



۲۰

نه بارانی، نه برفی، نه تگرگی
 نه باغ و سبزه نه شاخ و برگ
 از این دیوار و در جز این نروید
 صدای انفجار و دود و مرگی



۲۱

قومندان و فساد و چور، دیدیم
حضور سبز و سرخ و بور، دیدیم
تمام باغ را از بیخ بردند
از این کندو فقط زنبور، دیدیم



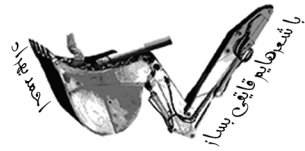
۲۲

نمیشه شاخ مندیلی نباشه؟
 تعصب در رگ ایلی نباشه؟
 میان ابروان توند زهرا
 نشان بوسه‌ی بیلی نباشه؟



۲۳

تو را با چتر و عینک، می کشیدم
عروسک! نه مترسک، می کشیدم
خیابان رود بنزین بود، ای کاش
من دیوانه فندک، می کشیدم



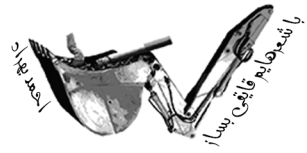
به برادرم وغروب‌های غربت‌اش

مسیر زندگی یک‌باره کج شد
 هراتم قاب عکسی در کرج شد
 تمام آرزوهای جوانی
 سفال و ماسه و سیمان و گچ شد



۲۵

بیا آیینه‌ها را شست و شو کن
جهان کوچکم را زیر رو کن
بیا با نوک انگشتت عزیزم
جبین پرچروکم را اتو کن



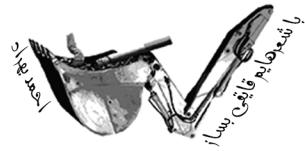
۲۶

به دریای دلم موج غم آمد
 دویستی روی زخمم مرهم آمد
 چکید از نوک انگشتم ترانه
 ترانه در بگیره مریم آمد



۲۷

بدل گفتم دل از دنیا بگیرم
سراغت را همین حالا بگیرم
بگو گلنار من، تا خواب شیرو
میان بستر تو جا بگیرم ؟



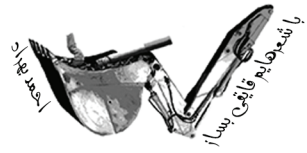
۲۸

دلم غرقه میان موج مویت
 کجایی تابشیم رو به رویت؟
 تمام کوچه‌های این حوالی
 مرا پر می‌دهند هر دم به سویت



۲۹

جوانی، سینه‌ی سرریز غم تو
تبسم در تبسم ماتم تو
کنار سفره هفستین غربت
فدای اشک و آه در هم تو



۳۰

خودم را پا به پایت می کشیدم
 گل مریم برایت می کشیدم
 به دنبال تو هر روز از سر ده
 دلم را تا سرایت می کشیدم



۳۱

نمک بر روی زخمم بو گرفته
 غمت از دیدگانم سو گرفته
 کنار قلب در حال گریزم
 مدار جبر تو پهلوی گرفته



۳۲

سفر کردم فراموشم کنی تو
دوباره ترک آغوشم کنی تو
من از چشم تو ترسیدم مبادا
غلام حلقه در گوشم کنی تو



۳۳

دلم میل هرات و خانه کرده
نبودِ مادرم را بانه کرده
برای ارتکاب جرم تازه
هوای خنده‌ی ریحانه کرده



۳۴

قزل آلا میان آب خوبه
 گل نیلوفر و مرداب خوبه
 میان جزر و مدّ خنده هایت
 قدم های تر مهتاب خوبه